

چند کتاب با ارزش

از دکتر محسن ابوالقاسمی

دکتر ایرج وامقی

بعد از سالیانی که از «دکتر ابوالقاسمی» کتابی بچاپ نرسید، بود و آنها که او را می‌شناختند، در این شگفتی ماند، که چرا «ذوالفقار علی» باید در نیام باشد و قلم ابوالقاسمی بیکار، شاید مجله آشنا بود که توانست این بزرگوار را بر سر کار آورد و سلسله مقالاتی از او بگیرد، تحت عنوان «تاریخ مختصر زبان فارسی» که صد البته آشنایان دانش او را راضی نکرد. آنها که رابطه دوستی سالیان بلند این بنده را با او می‌دانستند، از من می‌پرسیدند که چرا اینقدر کم؟ چرا اینقدر کوتاه و خلاصه، و من بدون آنکه آگاهی داشته باشم که استاد در چه کار است می‌گفتم: این مقدمه است و امیدوارم که مقدمه‌ای باشد برای کارهای بزرگتر و چنین بود که ناگهان آن تاریخ مختصر به تاریخ مفصل «زبان فارسی» تبدیل شد و ز سوی «سمت» منتشر گردید و معلوم شد که من درست فکر کرده بودم.

با فاصله‌هایی نه چندان زیاد دو کتاب دیگر با نام ایشان منتشر گردید، «ماده‌های فعل های فارسی دری» و نیز «ریشه شناسی».

اینک از دکتر ابوالقاسمی چهار کتاب - و اگر تاریخ مختصر و تاریخ مفصل را یکی بگیریم - سه کتاب پرارزش از او در برابر ماست که بدون هیچگونه تعارفی باید گفت از آن دست نوشته‌هایی است که سالیان دراز است معلمان و استادان زبان فارسی - بدون آن که خود

بدانند - در انتظارش بوده‌اند و بسیاری از مشکلات و مسائل زبان فارسی را می‌توانند در پرتو مراجعه به آن حل و فصل نمایند.

بنابراین من به یکایک این کتابها می‌پردازم و تا آنجا که بتوانم برای علاقمندان فراوان مباحث علمی زبان فارسی، آنرا بررسی و معرفی می‌کنم، گو اینکه ایشان به معرفی من نیاز ندارد، چه، مشکلی است که خود می‌بوید.

پیش از هرچیز باید گفت دکتر ابوالقاسمی یک معلم است. معلمی تمام و کامل و تا آنجا که من می‌دانم اکنون شاید نزدیک به چهل سال است به تدریس و تعلیم فرزندان این سرزمین در زمینه زبان فارسی و زبان های باستانی ایران - که در واقع پدر و مادر و نیاکان زبان فارسی هستند و بدون شناختن آنها شناختن زبان فارسی ممکن نیست یا بهر حال ناقص و ایتر است - اشتغال دارد. بنابراین بخوبی و به درستی نیاز دانشجوی و بطور کلی جویندگان را می‌داند و راه، آموختن یا آموزاتیدن را می‌شناسد. برخی از «کم آموختگان» - بطور مثال عرض می‌کنم - ایراد می‌گرفتند که در کتاب تاریخ زبان فارسی چه جای «تجزیه و ترکیب» جمله‌های باستانی است. اینها اگر دستی از دور بر آتش نداشتند و خود درگیر و دار تدریس می‌بودند، همچون این حقیر، خوب می‌دانستند که برای یاد دادن «گرامر» زبان، بعد از توضیحات لازم، این یکی از بهترین راه‌های ممکن است. باری، برحسب آنکه این کتابها در چه تاریخی بدست من رسیده است به یکایک آنها می‌پردازم:

تاریخ مختصر زبان فارسی

دکتر محسن ابوالقاسمی

۱ - تاریخ مختصر زبان فارسی

۲ - تاریخ زبان فارسی

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

تاریخ مختصر در سه بخش تدوین شده است:

دوره باستان، دوره میانه و دوره جدید

در نخستین بخش چهار زبان معرفی می‌شود:

سکائی، مادی، فارسی باستان و اوستائی.

از دوزبان نخستین، البته تاکنون هیچ نوشته‌ای بدست نیامده است، اگرچه امید به

یافت شدن نوشته‌ای از زبان مادی هنوز از دست نرفته است و بگمان این بنده، اگر نوشته‌ای از آن زبان یافت شود، بطور قطع و یقین تفاوت بسیار ناچیزی - و شاید از نظر بعضی از واژه‌ها و نه در ساختار زبان - با زبان معروف شده به فارسی باستان - که آنرا پیش از این فرس قدیم هم می‌گفتند - خواهد داشت. گرچه در کتیبه بیستون از داریوش بزرگ، این زبان «آریائی» گفته شده است اما بهر حال امروز به نام اخیر شناخته می‌شود. باری از سکائی و مادی تنها واژه‌هایی را می‌شناسیم ولی از دو زبان بعدی نوشته‌هایی موجود است.

بخش دوم مربوط می‌شود به فارسی میانه و آخرین بخش اختصاص می‌یابد به فارسی نو و چون در کتاب دوم به تاریخ زبان فارسی - به تفصیل در این موارد سخن رفته است بهمین اندازه بسنده می‌کنیم اما لازم است گفته شود این کتاب «مختصر» را هرکس که به سرگذشت زبان فارسی علاقمند باشد می‌تواند مورد استفاده و در واقع این، نوشته‌ای است برای استفاده همگان.

کتاب دوم دکتر ابوالقاسمی همه این موارد را به تفصیلی درخور دربردارد، بنابراین به آن می‌پردازیم که حق مطلب بخوبی ادا شده است.



در مقدمه‌ای بسیار کوتاه، تحت عنوان «یادداشت» می‌خوانیم: «کتاب حاضر... در سه بخش تألیف شده است» اما اگر از کوتاه‌نویسی که شیوه خاص دکتر ابوالقاسمی است بگذریم باید گفت این کتاب

حارای بخشهای متعددی است که هر یک زیر عنوان فصل آمده است. مثلاً فصل اول بخش نخست به کوتاهی، اما بصورتی مفید و سودمند، تمام زبانهای گروه هند و اروپائی را - که زبان های هندی و ایرانی از کهنترین نمونه‌های آنست - شرح می‌دهد، این زبانها عبارتند از: گروه‌های «اناتولی» که «حتی» (قدیمترین اثر از قرن ۱۷ پیش از مسیح)، که ظاهراً از همه زبانهای دیگر هند و اروپائی کهن‌تر است. سپس زبانهای هند و ایرانی - که درباره آنها پس از این بیشتر خواهیم گفت، سپس یونانی، لاتین، ژرمنی، تخاری، سلنی، مالتی و اسلاوی و

بالاخره آلباتی که زبان مردم آلبانی در اروپاست. فصل دوم بخش نخست به زبان های ایرانی باستان اختصاص می یابد.

بطور قطع همه زبان های ایرانی باستان را می توان تحت عنوان «زبانهای آریائی» مورد مطالعه قرار داد و نیز مسلم است که زبان های آریائی در نواحی مختلف سرزمین های وسیع «آریائی نشین» دارای گرایشهای متفاوتی بوده است و زبان های متعدد «ایرانی میانه» می تواند ملاک این معنی قرار گیرد، برای مثال وقتی در دوره میانه، زبان «سغدی» را داریم، باید آنرا شکل تحول یافته سغدی باستانی بشمار آوریم. اما چون از این زبان فرضی هیچگونه اثری در دست نیست، ناچار در مباحث مربوط به زبانهای باستانی ایرانی، تنها از زبانهای سخن خواهد رفت که اثری - ولو چند واژه - را قطعاً از آن زبانها بدانیم. برای نمونه، از زبان باستان قوم ایرانی «ماد» که در واقع نخستین دولت مستقل ایرانی به همت آن قوم، ایجاد شد، تا کنون نوشتاری بدست نیامده است، اما واژه هایی از آن «گوش» باستانی آریائی در کتیبه های هخامنشی شناخته شده است و نیز چنین است زبان سکائی باستان - که به احتمال قوی زبانهای «سی» و نیز زبان «ختنی» از آن مشتق شده است. اما از زبانی که کتاب اوستا بدان نوشته شده - معروف به زبان اوستائی - و نیز زبانی که شاهان هخامنشی کتیبه های خود را بدان نوشته اند، آثاری باقی است. این زبان اخیر به «فارسی باستان» مشهور شده است. رلی در کتیبه بیستون از داریوش، نام آن «آریائی» است.

بناب نوشته های مورخان یونانی معاصر هخامنشیان هم، مادها خود را آریائی می دانستند و هم ایرانیانی که در شرق - خراسان - می زیستند. بنابراین است که می گوئیم نام اصلی این زبان آریائی است و این نوشته ها و واژه های بازمانده، به گوش های مختلف آن تعلق داشته است. برای نمونه از دو زبان اخیرالذکر - اوستائی و فارسی باستان - می توان میزان یگانگی آنان را دریافت.

کار دقیقی که دکتر ابوالقاسمی انجام داده است، یعنی تجزیه و ترکیب، برخی بخشهای این دوزبان، و نشان دادن ساختار دستوری آنها، کاملاً نشان می دهد که دوزبان یکی هستند و حتی واژگان مشترک آنها تنها اندک تفاوتی در تلفظ با یکدیگر دارند.

این کتاب، کتابی برای همگان نیست و کتابی است کاملاً درسی؛ بویژه برای دانشجویان دوره های لیسانس و فوق لیسانس و دکتری زبان فارسی و زبان های باستانی بسیار لازم است.

که در واقع مدرسان این دروس را از گفتن «جزو» برای دانشجویان بی نیاز کرده است.

یک نکته

در اینجا نکته‌ای بخاطرم رسید که به امید توجه مسئولان آموزش عالی کشور، می‌گویم. در گذشته، یعنی در دوران تحصیلی ما در دانشکده ادبیات، رشته ادبیات فارسی دارای درس‌های اجباری زبان «پهلوی» و نیز زبانهای «فارسی باستان و اوستائی» بود که هر یک در دو واحد یکساله کامل تدریس می‌شد و بحق باید گفت آموختن این زبانها برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی از واجبات بشمار می‌رود چرا که ندانستن پیشینه زبان فارسی، فهم مسائل و مشکلات زبان فارسی را بسیار دشوار می‌کند و چه بسا برخی پیچیدگی‌های دستور زبان فارسی معلول این ناآگاهی است برای مثال باید گفت غیرممکن است یک دانشجو در کشوری اروپائی - بعنوان مثال انگلستان - که زبان و ادبیات کشور خود را می‌آموزد از دانستن زبانهای لاتین و یونانی بی‌نیاز باشد. باری، یکوقت آمدند و رشته‌ای به نام زبانشناسی در دوره لیسانس درست کردند و این درسها را از برنامه ادبیات برداشتند. گویا هنوز از این رشته، فارغ التحصیلی بیرون نیامده بود که به هر دلیل آن رشته منحل شد ولی این درس‌ها هم با آن رشته بکلی از میان رفت. یعنی بار دیگر پهلوی و اوستائی و فارسی باستان را به دوره لیسانس ادبیات فارسی پس ندادند و این هر دو اتفاق پیش از انقلاب افتاد. پس از انقلاب خوشبختانه دوره‌های فوق لیسانس و دکتری زبانهای فارسی بجا ماند ولی همچنان دوره لیسانس، بدون این زبانها، ماند. امروز کسانی که در فوق لیسانس این زبانها شرکت می‌کنند - و معمولاً امتحان ورودی آنها بیشتر و عمدتاً فرهنگ ایران باستان و زبان انگلیسی، یا زبان خارجی دیگری است - مطلقاً با زبانهای باستانی آشنا نیستند و تازه باید الفبای آنرا بیاموزند که مخصوصاً خواندن متن‌های زبان پهلوی برای آنها دشواری فراوانی در بر دارد و باری است سنگین بر دوش استادان این رشته و این گروه. همه کسانی که در این زمینه کار کرده‌اند - همچون ابن بنده - امید دارند که اولیای آموزش عالی کشور به این مسأله مهم بذل توجهی کنند و این درس‌ها را بار دیگر در دوره لیسانس ادبیات فارسی برقرار سازند.

باری، فصل چهارم کتاب «ویژگی‌های دستوری ایرانی باستان» است. پس از معرفی

دستگاه صوتی این زبانها، صرف و نحو آنها می آید و در فصل هشتم «نمونه‌هایی از نوشته‌های باستانی» که در اینجا قسمتی از نخستین ستون - از ستون‌های پنجگانه کتیبه داریوش یکم در بیستون - با شرح دقیق واژه‌ها و تجزیه و ترکیب و معنای آنها و پس از آن دو بند از یسنای ۴۳ بهمان صورت، با دقتی که خاص مؤلف است می‌خوانیم.

«شعر و وزن آن در ایران باستانی» نیز فراموش نشده و یسنای ۴۵ از اوستا با وزن آن معرفی شده است. همچنین چند نکته از همان کتیبه بیستون که مؤلف محترم بدون هیچ اظهار نظر، آورده است که آنرا «ف. و. کونینگ، منظوم پنداشته است» (ص ۶۱) در این موارد نیز واژه‌ها دقیقاً از نظر دستوری بررسی شده و معنای آنها داده شده است. البته در این بخش، خط، یعنی الفبا نیز فراموش نشده و هر در الفبائی که کتیبه‌های هخامنشی و کتاب اوستا با آن‌ها نوشته شده‌اند ثبت گردیده و مخصوصاً در مورد الفبای نوشته‌های فارسی باستان - معروف به خط میخی - که در واقع یک خط هجائی بشمار می‌رود، یعنی هر علامت، ترکیبی است از یک صامت و یک مصوت کوتاه، توضیح بسیار دقیق و روشن کننده است و مخصوصاً مشخص شده است که همین حرف‌ها گاه در تلفظ، تنها نماینده یک صامت هستند. در مورد خط اوستائی، مطلب تا اندازه‌ای غامض است. این که این خط در چه زمانی اختراع شده است به هیچ وجه بطور قطع معلوم نیست. البته نمی‌توان زمان ایجاد آن را از دوران ساسانیان عقب‌تر برد، اما ساسانیان پیش از چهار قرن، - از سال ۲۴۰ میلادی به بعد - حکومت کرده‌اند. مؤلف محترم می‌نویسد که:

«این خط ظاهراً در اواخر دوره ساسانی، در حدود سده ششم میلادی و برای

کتابت اوستا که تا آن زمان سینه به سینه نقل می‌شده ... ساخته شده است» (ص ۴۱)

اما در همین کتاب، جای دیگر می‌خوانیم که:

«بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ... خط و زبان پهلوی

اشکانی را بجای خط و زبان یونانی بکار گرفت طبق روایات زرتشتی

به دستور بلاش اول اوستا را ... گردآوری کردند» (ص ۱۲۴).

اگر این روایت درست باشد - که دلیلی بر نادرستی آن نداریم - این گردآوری باید بوسیله

الفبائی صورت گرفته باشد و قدر مسلم آنست که آن الفبا همان «خط پهلوی اشکانی» بوده

است.

مؤلف محترم جای دیگر این روایت زردشتی را بطور ضمنی تأیید می‌کند و می‌آورد که:
 «بلاش اول ... به دین زرتشتی توجه نمود و دستور داد اوستا را گردآوری و تنظیم کنند.» (ص ۱۲۶)
 از این قرار معلوم می‌شود که از این زمان به بعد اوستای مکتوب وجود داشته است.
 در دوران حکومت ساسانیان نیز، اردشیر اول که خود و اجدادش زردشتی بوده‌اند، یکبار دیگر همین کار یعنی گردآوری اوستا صورت گرفته است. مؤلف در این باره می‌گوید:
 «اردشیر، نسر، یکی از روحانیون زردشتی را مأمور کرد اوستا را جمع‌آوری و تنظیم کند تا بر اساس آن عمل شود» (ص ۱۲۶)
 آیا می‌توان با این تفصیل، پذیرفت که اوستا تا قرن ششم میلادی «سینه به سینه نقل می‌شده»؟ بخصوص آنکه می‌دانیم «کتاب زند» یعنی تفسیر اوستا در همین دوره ساسانی صورت گرفته و نمیتوان گفت که آن، از روی نقل شفاهی، به پهلوی ترجمه و سپس تفسیر شده باشد.

به هر حال بعقیده من، هنوز زبان ایجاد خط اوستائی - یا دین دبیره - بطور قطع معلوم نیست. این نکته نیز گفتنی است که مؤلف محترم، در پایان هر فصل کتاب، برای استفاده هرچه بیشتر اهل تحقیق، کتابنامه‌ای ترتیب داده است و مراجعه به مأخذهای مورد استفاده را، برای جویندگان هموار کرده است و این کاری است که در ایران کمتر صورت گرفته است.

بخش دوم کتاب به «دوره میانه» اختصاص دارد که از دوران اشکانیان آغاز می‌شود و به انقراض حکومت ساسانیان بطور رسمی پایان می‌یابد اما نوشته‌هایی تا حدود قرن سوم هجری از این زبانها، باقی است.
 پس از مختصری بسیار فشرده - و البته دقیق از تاریخ ساسانیان، و اشاراتی کوتاه و رسا درباره ادیان دیگری که در این دوره در ایران رواج داشته است، مخصوصاً فرقه‌های مختلف مسیحیان شرح داده می‌شود و این که:
 «قسطنطین بزرگ ... که مناصر شاپور دوم بود - دین مسیح را پذیرفت و آن را در امپراطوری روم رواج داد. این امر سبب شد که مسیحیان ایران، بنظر ایرانیان، مزدوران امپراطوری روم جلوه کنند و تا پایان دوره ساسانی - غیر از مواقعی که روابط ایران و روم

خوب بوده - بر آنان جفا رود^۱ (ص ۱۲۸)

فرقه‌های مختلف مسیحی - که در این دوران، در متصرفات ساسانیان رایج بوده - عبارتند از: مرقونیان، دیصانیان، نستوریان، یعقوبیان و ملکائیان که درباره هر یک اطلاعی کوتاه و دقیق از عقاید آنان آمده است. دین‌های دیگر نیز، از برهمنان و جینیان و بودائیان و صابئین و مانویان و مزدکیان نیز به کوتاهی معرفی شده‌اند. البته درباره یهودیان که از روزگار هخامنشیان در ایران زندگی می‌کرده‌اند پیشتر با تفصیل بیشتری سخن گفته شده است.

پس از این مقدمه، زبان‌های ایرانی میانه - که به دو گروه شرقی و غربی تقسیم شده‌اند - آمده و در هر گروه، شاخه‌های فرعی آن شرح داده شده و این شاخه‌ها عبارتند از: بلخی، سکائی، سغدی و خوارزمی در گروه شرقی و پهلوی اشکانی، که در این بخش، آثار مانویان یافت شده در تورفان، از منابع مهم بشمار می‌روند - و نیز فارسی میانه که به نسبت، آثار بیشتری، چه پیش و چه پس از اسلام از آن

بجای مانده است

و نیز آن قسمت از نوشته‌های تورفان که به این زبان است.

الفبائی که در هر یک از نوشته‌های فوق مورد استفاده قرار گرفته نیز به تفصیل شرح داده شده است.

ویژگیهای دستوری زبانهای ایرانی میانه مبحث بعدی است. مثلاً برای نمونه، صرف اسم بکلی از میان رفته و اسم در این زبانها بکلی فاقد حالت صرفی است. در اینجا به این نکته دستوری باید اشاره کرد که اگر در کتاب‌های دستور زبان فارسی نوشته می‌شود - برای مثال - اسم، چهار حالت دارد، وضع نحوی اسم را بجای حالت گرفته‌اند، بدین معنی که اگر اسم در جمله‌ای در محل نحوی فاعل یا مفعول یا مضاف الیه و ... واقع شده آنرا نباید به حالت اسم تعبیر کرد. جنس نیز در این زبانها وجود ندارد یا علامت جمع در ایرانی میانه غربی به سه صورت: $\bar{u}n, -\bar{n}, -\bar{a}n$ آمده است که بازمانده اسمهای فارسی باستان مختوم به $\bar{a}, \bar{u}, \bar{a}$ در حالت مضاف الیه است یا $\bar{a}z$ به معنی «من» در حالت فاعلی در فارسی میانه تورفانی و زردشتی و پهلوی اشکانی تنها بازمانده ضمیرهای ایرانی باستان در حالت‌های نحوی مختلف است که از اوستائی $azem$ باقیمانده است. این ضمیر در بعضی از گویشهای کردی امروزی نیز

باقی است و در دو بیتی‌های شیخ صفی الدین اردبیلی نیز بکار رفته است. مثلاً در این مصراع:

«از واجم او یان تنها جه من بود»

یعنی: من، گویم که او (متن او یان = ایشان) تنها از من باشد (یعنی متعلق به من باشد)» (نگاه: کسروی تبریزی)

و بالاخره مطالب دیگر دستوری.

در فصل هفت نمونه‌هایی از نوشته‌های ایرانی میانه غربی آمده است. هر نمونه اول متن، سپس حرف نویسی، آوانویسی آن آمده و تک تک واژه‌ها تجزیه و ترکیب شده و ریشه آنها بدست داده شده است برای آگاهی علاتمندان متن‌هایی که شرح شده‌اند فهرست وار ذکر می‌شود:

۱- از پهلوی اشکانی: کتیبه اردشیر در نقش رستم، بخشی از درخت آسوریک و تکه‌ای از یک نوشته مانوی که مربوط است به مرگ مانی^۳

۲- از فارسی میانه: کتیبه‌های شاپور دوم و شاپور سوم در تاق بستان. چند جمله از ترجمه «مزبور» به پهلوی، پرسش ۳۷ از «مینوی خرد»، چند جمله از «بندش»، چند عبارت از گزیده‌های زادسپرم، تکه‌ای از نوشته‌های مانوی و بالاخره زند هر مزدیشت.

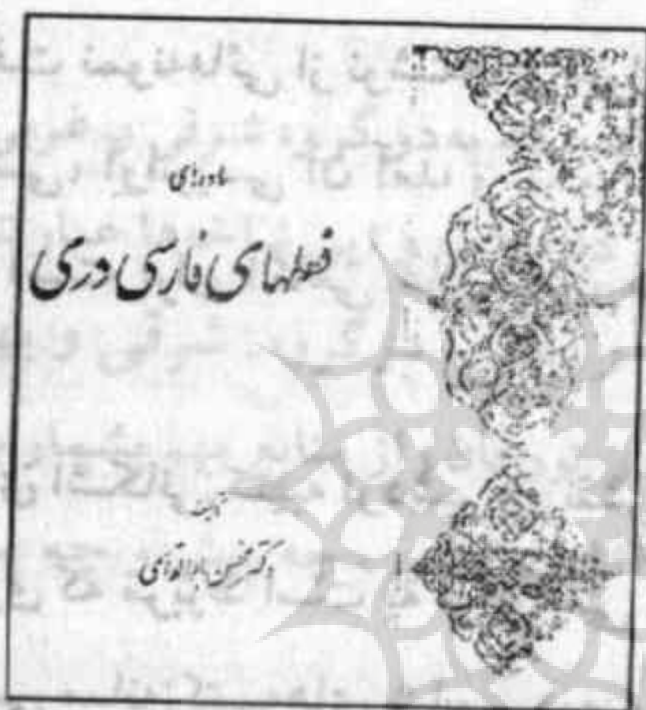
و سرانجام، آخرین فصل این بخش کتاب، «شعر در ایرانی میانه غربی» است و نخستین قطعه از یک منظومه بلند مانوی انتخاب شده است که مربوط به پرراز روح بجانب اصل و رسیدن به آن و آنچه در عرفان ایرانی «فناء فی الله» گفته شده و به «بقاء بالله» تعبیر گشته است. این منظومه را اینجانب پیش از این ترجمه در مجله چیستا بچاپ رسانده و در مقدمه آن نوشته است که: «برخود فرض می‌دانم که از دوست گرامی دیرینه، استاد دانشمند دانشگاه، آقای دکتر محسن ابوالقاسمی که دقایق این ترجمه از نظر تیزبین ایشان گذشته است سپاسگزاری کنم» (چیستا، سال اول شماره ۱۰)

و بالاخره، آخرین بخش کتاب، «دوره نو» فارسی دری است که خوانندگان محترم را از هر رسته و دسته‌ای بکار آید.

سرتاسر این کتاب برای دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و دکتری زبانهای فارسی دری ورشته باستانی مفید و مغتنم است.

۳- «ماده‌های فعلهای فارسی دری»

کتاب دیگر دکتر ابوالقاسمی: «ماده‌های فعلهای فارسی دری» نام دارد. کتاب دیگر ایشان «ریشه شناسی» است. این دو کتاب در واقع مکمل یکدیگرند. اما اولی را مدرسان زبان فارسی واقعاً باید همیشه در کنار دست داشته باشند چه در دوره‌ی ماقبل دانشگاه، چه در دوره‌های لیسانس و بالاتر.



برای توضیح باید گفت که یکی از مشکلات دستور نویسان زبان فارسی همیشه عدم مطابقت صیغه‌های ماضی و مضارع ساده فعل‌های فارسی با یکدیگر بوده و بهمین دلیل آنها که با زبانهای باستانی و منجمله پهلوی آشنا نبوده‌اند و نیز توجه نداشته‌اند که قواعد زبان را باید از خود زبان استخراج کردند نه برای زبان وضع کرد، این نوع فعلها را بی قاعده تصور کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند.

مطلب اینست که ساختمان فعل فارسی مبتنی است بر ماده‌ها و این ماده‌ها با یکی در استثناء، از یک ریشه منشعب شده‌اند (و چقدر بجا می‌بود اگر بجای ماده - که بوسیله شادروان دکتر خانلری، استاد ما وضع گردید - کلمه «شاخه» را بکار می‌بردیم) اما ریشه را مطلقاً در زبان فارسی و حتی زبان پهلوی نمی‌توان یافت، بلکه باید زبانهای فارسی باستان و اوستائی دانست.

اما در زبان فارسی رابطه‌ای منطقی مابین این دو ماده نمی‌توان پیدا کرد و به گفته مؤلف محترم در یادداشت سرآغاز کتاب: «در زبان فارسی دری، قاعده یا قاعده‌هایی نداریم که ... بتوانیم از ماده ماضی،

ماده مضارع را بسازیم یا از ماده مضارع، ماده ماضی را^۱ بنابراین: «در این نوشته پس از مقدمه‌ای در تاریخ زبان فارسی دری و خصایص دستوری آن در طول تاریخ، نحوه اشتقاق هر یک از ماده‌های ماضی و مضارع، ذیل مصدر آنها آورده شده است. مصدرها به ترتیب الفبا ثبت شده‌اند. در صورتی که فعلی از فارسی میانه با بازمانده آن فعل در فارسی دری از لحاظ معنی اختلاف داشته، فعل فارسی میانه معنی شده است» (یادداشت، ص ۲)

در این کتاب نیز، مقدمه‌ای فشرده از تاریخ زبان فارسی و خصوصیات دستوری آن از دوران باستان تا به امروز آمده و پس از آن ریشه‌ها، که در شرح آنها «صورت‌های ایرانی باستان و گاهی همراه با آن، صورت‌های فارسی باستان ماده‌ها ذکر شده است» (ص ۲۴) و آنگاه مصدرها به ترتیب حروف الفبا آورده شده است. مهمترین خصوصیت این کتاب در این است که ریشه‌های افعال، داده شده و خواننده‌ای که نمی‌تواند رابطه‌ای بین ساده‌های ماضی و مضارع بیابد، با شناختن ریشه متوجه می‌شود که آنچه درباره بی‌قاعدگی افعال فارسی گفته شده و هنوز هم می‌شود ناشی از ناآشنائی نویسندگان آن مطالب با زبانهای باستانی ایران است. نکته دیگر که مؤلف محترم نیز در مقدمه به آن اشاره کرده است از میان رفتن یا فراموش شدن برخی از ماده‌ها و در نتیجه متروک ماندن تمام صیغه‌هایی که از ماده فراموش شده ساخته شده، می‌باشد. برای مثال فعل «سختن» در فارسی دری، از همان آغاز کم استعمال بوده و امروز تقریباً فراموش شده است و جز صفت مفعولی آن «سخته» در کتابها، مشتق دیگری از آن موجود نیست. آنگاه از ماده مضارع همین فعل که «سنج» باشد، باضائه «-یدن»، مصدر دوم «سنجیدن» ساخته شده که صیغه‌های ماضی اصلی فراموش شده از روی این مصدر، دوباره سازی شده است^۲.

در اینجا نکته‌های بسیار جالبی بچشم می‌خورد، برخی ماده‌ها آنچنان فراموش شده‌اند که کمتر فارسی‌زبانی می‌داند، برای مثال تقریباً هیچ دستور نویسی متوجه نشده است که ماده مضارع فعل «نهفتن» چیست؟ و در شعر و نثر فارسی دری نیز بکار نرفته یعنی: نهنب^۵، در فرهنگها «نهنیدن» و «نهنیده» (صفت مفعولی آن) آمده ولی در لغت نامه دهخدا هیچ شاهدهی برای هیچ یک از این دو واژه یاد نشده است، بهتر بگوئیم شاید یانت نشده است. جالب است که دو واژه «نهنبان» و «نهنبن» که پیش از آن دو واژه آمده، ظاهراً مورد توجه قرار نگرفته که این

در «اسم» با آن ها هم ریشه یا هم خانواده هستند. این دو واژه هر دو یکی هستند و در واقع «نهبن» شکل کوچک شده همان «نهبنان» باید باشد که هر دو اسم از همان ماده مضارع «نهبن» ساخته شده‌اند. در لغت نامه، به نقل از فرهنگهائی نظیر برهان و جهانگیری و رشیدی و دیگران، این واژه را «سرپوش دیگ و طبق و تنور و ...» معنی کرده‌اند. در حالی که باید مطلقاً «سرپوش» معنی شود. در تفسیر قرآن مجید «معروف به «تفسیر کمبریج» ، سه بار این واژه - یعنی نهبن - آمده ؛ برای نمونه ، یک مورد را ذکر می‌کنیم . با توجه به اینکه این متن ، بهر حال از قرن پنجم هجری جدیدتر نیست :

«همچنانکه نهبنی نهاد بر دل های آن کافران تا درنیافتند...»

در ترجمه این آیه :

«كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ»

(ص ۴۸۲ ج اول - سورة الروم / آیه ۵۹)

باری از این دست نمونه، در این کتاب ارجمند فراوان است.

نمونه‌ای دیگر از دقت نظر مؤلف محترم :

چندین سال پیش ، بعضی از ادبای کهنسال گرامی ما ، ناگهان پی بردند که مصدر «سراثیدن» غلط است چون مصدر اصلی آن «سُرودن» است پس ناچار باید این «سراثیدن» باشد . کار به ادبا ختم نشد و به رادیو و تلویزیون هم کشید و از آنجا به کلاسهای درس در دبیرستان ها و دانشگاه‌ها و این بنده و امثال این بنده هر بار و در هر کلاس با بد توضیحی مبسوط بدهیم که چرا «ضمّه» نیست و «فتحه» است (همین داستان را در مورد چنان و چنان و چنین و چنین ، داریم!) . دکتر ابوالقاسمی بکوتهای - چنانکه شیوه اوست - شکل باستانی «سرود» srū- ta را که جزء اول ریشه ضعیف srāw است بدست داده - به معنی خواندن - در ایرانی باستان srāw - aya و در آخر هم بهمان کوتاهی ، گفته :

«امروزه مشتقات «سرای» را به ضم «س» به قیاس با سرود تلفظ

می‌کنند. این قیاس نادرست است . «س» را باید به فتح خواند (ص ۶۱)

در اینجا برای توضیح بیشتر باید عرض کنم srū و srāw به اصطلاح امروز «ابتدابه

ساکن» هستند ، بعبارت دیگر هجاها با دو صامت در اول، آمده‌اند و چون در زبان فارسی ابتدا

به ساکن نیست و هر هجا فقط با یک صامت آغاز می‌شود، بنابراین باید بین دو حالت نخستین، یک مصوت واسطه شود. آمدن این مصوت به دلخواه نیست، زبان خود قانونمند است و مورد نیاز را خود برمی‌گزیند. بدون دخالت اهل زبان - و حتی ادیبان - مصوتی که باید بین S و ʔ میانجی شود و یک هجا را به دو هجا تبدیل کند، طبیعتاً تحت تأثیر مصوت اصلی موجود در شکل اصلی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب که در srāw این مصوت تحت تأثیر ā می‌شود و در دیگری -srū- تحت تأثیر ā می‌شود. O. در زبان فارسی از این نمونه‌ها کم نیست. معلوم نمی‌شود که چرا این بزرگان فقط «سُرآیدن» را مورد عنایت قرار داده‌اند. برای مثال «سُتودن» و «سِتایش»، «پُختن» و «پُزیدن» (از ماده مضارع پُز) که لابد باید می‌شد «پُزیدن» و نیز «دُرودن» و «درو» که لابد باید بشود «دُرو» و بعکس این‌ها «گردن» و «گُن».

باری در اینجا دو نکته که بنظر اینجانب رسید عرض می‌کنم:

۱- انداختن: فارسی میانه handāxt طرح کردن، برنامه‌ریزی کردن.

سعدی در بوستان می‌گوید:

نباید سخن گفت ناساخته شاید بریدن نینداخته

فکر می‌کنم به دلیل همین شعر سعدی، یکی از معانی «انداختن»، اندازه گرفتن است. یعنی پارچه را پیش از اندازه گرفتن نباید برید. بنابراین اندازه اسمی است مشتق از ماده مضارع فعل «انداختن» که چنانکه مؤلف محترم آورده است صورت تلفظی ماده مضارع آن در فارسی میانه handāz است که ریشه آن (و نیز گداختن و پرداختن و تاختن) در ایرانی باستان tak به معنی دویدن است. سعدی در ضمن غزلی، فعل «اندازم» را بجای اندازه‌گیرم بکار برده است:

هزار جامه معنی که من براندازم

به قامتی که تو داری قصیر می‌آید

که در اینجا معنی مجازی براندازم = «اندازه‌بگیرم - بدوزم» است.

فردوسی نیز دقیقاً همین مضمون اولی سعدی را - پیش از او - آورده است: [۷۶]

ببنداخت ، پس باید آنرا برید سخن‌های داننده باید شنید

۲- ذیل واژه «رشتن» به معنی رسیدن، باید از «رشتن» دیگری هم گفت، به معنی

رنگ کردن . جالب آن است که در لغت نامه این واژه آمده اما آن را از لغات محلی شوشتری دانسته‌اند ، حال آنکه یکی از دو شاهد آورده شده از سعدی است :

حُناست آنکه ناخن دلبند رشته‌ای یا خون بی دلی است که در بند کشته‌ای

ظاهر ماده مضارع این فعل باید « رَز » باشد که در واژه « رنگرز » باقیمانده است . در بعضی چاپهای سعدی که « رشتن » را تفهیمیده‌اند ، مضارع را به این صورت در آورده‌اند : « حناست این که ناخن دلبند هشته‌ای » .

باری ، بگمان من ، این کتاب با همه کوچکی و با اینکه مؤلف محترم تنها به آوردن افعالی که بیشتر مورد استفاده امروز است اکتفا کرده‌اند ، یکی از مراجع بسیار خوب و گرانقدر شناخت افعال فارسی است که به گواهی آن ، در فارسی مطلقاً فعل بی قاعده وجود ندارد .

۴- ریشه شناسی

آخرین کتابی که از دکتر ابوالقاسمی بدست من رسیده، ریشه شناسی نام دارد. پس از مقدمه‌ای بسیار کوتاه که نیز سیر تحول فارسی از زمان هخامنشیان تا امروز، در یک صفحه آمده است ، یک کار بسیار جالب نیز برای نشان دادن تحولات زبانی انجام گرفته یعنی هشت سطر از یک کتیبه فارسی باستان، واژه به واژه به پهلوی ترجمه شده است ، بطوری که خواننده براحتی می‌تواند دریابد که هر واژه آن زبان باستانی در زبان دوره میانه چه صورتی پیدا کرده و تغییرات صرفی و نحوی آن به چه صورت بوده است در این هشت سطر، من پنج سطر آن را در دو ستون عیناً در زیر می‌آورم:

- 1- bagah wazarkah ahūramazdāh bay[i] wuzurg [ast] ōhrmazd
- 2- hyah imām būmim adāt i im būm dād'
- 3- hyah awam āsmānam adāt i ōy āsmān dād
- 4- hyah martyam adāt i mardum dād
- 5- hyah šyātīm adāt martyahyā i šādih dād mardum [rāy]

این عبارت‌ها را واژه به واژه، در فارسی چنین می‌توان نوشت :



خدای بزرگ [است] ابرمزد

که این بوم اسرزمین) [را] داد (= آفرید)

که آن آسمان [را] داد

که مردم (= انسان) [را] داد

که شادی داد برای مردم.

آنگاه تحول زبان - درونی و بیرونی - مورد بحث قرار می‌گیرد.

تحول درونی:

در تحول درونی زبان، در طول زمان آواهای زبان (یا واج‌ها) تغییر می‌کنند، یعنی هم صامت‌ها و هم مصوت‌ها به شکل اصلی خود باقی نمی‌مانند و تحت تاثیر عواملی که برای زبان‌شناسان، شناختن آنها نه ممکن است و نه لازم، دگرگون می‌شوند یا بعضی از واج‌ها در واژه ساقط می‌شوند مؤلف با آوردن شواهدی بسیار، این دگرگونی‌ها را بطور شایسته‌ای نشان داده است. باید توجه داشت که تحول آوایی به آوای دیگر، ممکن است در اول واژه صورت نگیرد و در وسط واژه صورت گیرد، یا در پایان واژه بیفتد، در اینجا لازم است طبقه بندی دقیقی صورت گیرد که هر واج با صورت گفتاری در چه موضعی از واژه، چگونه تغییر می‌کند. در همین مبحث، تحول صرفی و نحوی نیز نشان داده می‌شود. مثلاً صرف اسم که در فارسی یا اوستا، در هفت یا هشت حالت صورت می‌گرفته، در فارسی میانه و نیز فارسی دری هیچ حالت ندارد. با صرف فعل در زبانهای باستانی «از ریشه و نشانه‌های ماده‌ها و وجه‌ها و شناسه‌ها ساخته می‌شده است» (ص ۲۷) در حالی که در فارسی میانه و دری، فعل تنها از دو ماده (ماضی و مضارع) و شناسه‌ها (که شش تا بیشتر نیستند در صیغه‌های ماضی ۵) درست می‌شوند. من حیث المجموع در تحول آوایی و صرفی - نحوی آنچه دیده می‌شود، رو به سوی ساده شدن دارد. هم واژه‌ها کوتاه و کوتاهتر می‌شوند، هم تعقیدات صرفی و نحوی از میان می‌روند.

تحول بیرونی:

در تحول بیرونی زبان، عوامل تحول قابل شناختن هستند و نیز تحول چون غیر طبیعی است، یعنی به طبیعت خود زبان ارتباط ندارد، سریع است. اصولاً زبانها در برابر واژه‌های

بیگانه کمتر حساسیت نشان می دهند در حالی که در مقابل «واج» های بیگانه که با طبیعت آنها ناسازگار است سخت مقاومند. برای نمونه بیش از هزار سال است که واج «ض» با واژه های عربی در نوشته های فارسی راه یافته است، اما تلفظ آن مطلقاً جائی باز نکرده است.

وجود واژه های بسیار عربی - البته در نثر فارسی و بسیار کم در شعر فارسی - غیر از مورد بالا معلول علت مهم تری است و آن اشتراک دو زبان فارسی و عربی، در الفبا بوده است. ایرانیان مسلماً اشتراک در خط را اشتراک در زبان هم تلقی کردند و بنابراین در نثر، برای تزئین نوشته های خود با سجع و تافیه و توازن و توازی و ... هر جا که لازم دانستند از واژه عربی استفاده کردند. شاعران در این موارد، هر جا در قید وزن گرفتار شدند این کار را کردند، که البته درصد آنها بسیار کم است ولی در قافیه الی ماشاء الله. برای نمونه، منوچهری را مثال بیاوریم که بدون احتساب قافیه، بیش از هشت درصد واژه هایی که در شعر بکار برده عربی نیست ولی برای مثال در قصیده معروف با مطلع:

الا یا خیمگی، خیمه فرو هل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل

از ۷۴ کلمه قافیه، ۶۸ کلمه آن عربی است در حالی که در خود شعر فقط ۵۶ کلمه عربی وجود دارد که به نسبت با واژه های فارسی $\frac{1}{13}$ است. رویهم رفته در پنج قصیده و غزل منوچهری - که اینجانب به تصادف انتخاب و بررسی کرده است - معدّل واژه های عربی در شعر منوچهری - که بسی دیوان شعر تازیان را از بر داشته - نسبت به واژه های فارسی $\frac{6}{5}$ درصد است^۷ و به این طریق در دوره خراسانی و حتی دوره عراقی، زبان فارسی را می توان یکی از خالص ترین زبانهای دنیا، از جهت واژه های بیگانه دانست.

از یک قرن پیش به اینطرف، هجوم واژه های اروپائی به زبان فارسی و تمایل ایرانیان درس خوانده به استفاده از آنها، متأسفانه به شکل بیمارگونه ای ادامه دارد، و باید گفت: خدا عاقبت زبان فارسی را بخیر کند.

البته واژه های فارسی، در درون خود نیز دچار تحول معنایی شده است که در ص ۳۴ و ۳۵ کتاب، بعضی از نمونه های آن آمده و چگونگی این تحول ها توضیح داده شده است.

زبان فارسی دری از زبانهای دیگر ایرانی نیز بسیاری واژه ها پذیرفته است که نمونه هایی در ص ۴۵ آمده و نیز واژه هایی که از زبانهای جز عربی، نظیر یونانی و سریانی - که البته نه بطور مستقیم، بلکه با واسطه عربی - بفارسی آمده اند. واژه هایی نیز از خود زبان فارسی تغییر

معنی داده‌اند و دیگر در معنی خود بکار نمی‌روند مانند «ایزد» و «یزدان». یا واژه‌هایی که هم معنی اصلی را حفظ کرده‌اند، هم معنی یا معنی‌های تازه‌ای به خود گرفته‌اند مانند: می، مستی، پیر، رهرو، دوست و غیره (ص ۴۷ - ۴۶) و بالاخره واژه‌های نازهای که بوسیله ترکیب، به زبان ناری اضافه شده‌اند که این اخیر موارد بسیار فراوانی دارد.

بخش پایانی کتاب اختصاص دارد به توضیح درباره ریشه‌های چند واژه فارسی داده شده که برای نمونه یکی از آنها را عیناً نقل می‌کنیم و مقاله را پایان می‌دهیم با این امید که در آینده شاهد و خواننده نوشته‌های دیگر (دکتر ابوالقاسمی) باشیم و ببینیم که سرمایه‌های علمی زبان ناری هر روز، بیشتر از پیش می‌شود.

درباره واژه «دارو»:

«امروزه بر تابلو داروخانه‌هایی، درآگ استور، نوشته شده است. درآگ از drug انگلیسی و آن خود از drogue فرانسوی گرفته شده است. drogue فرانسوی، بازمانده droga لاتینی است و آن خود مأخوذ از dārawaka ایرانی باستان است. dārawaka ایرانی باستان، از dāraw ← اوستائی dārav و پسوند aka ساخته شده است» ص ۶۵.

که البته dārav در اوستا، پهلوی و فارسی «دارا» به معنی درخت است.

(نگاه: همان صفحه ۶۵).
○○○○○

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - اینجانب در ۲۷ سال پیش در این باره مقاله مفصلی نوشته است - در مجله فرهنگ ایران زمین - و نشان داده است که ماهیت این «جفا»ها، به رغم‌های و هوی مبلغان مسیحی بهیچ وجه جنبه تعصب مذهبی نداشته و بطور مطلق سیاسی بوده، آقای دکتر ابوالقاسمی هم متذکر شد، اندک در مواقع صلح بین ایران و روم، آنان از این جهت آسوده بوده‌اند، اما نکته اینست که آن «نظر» ایرانیان درباره مسیحیان، بهنگام جنگ دو قدرت آن زمان، صرفاً یک تصور نبوده؛ (برای تفصیل نگاه: ایرج وامق، فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۸

- ۱- از ص ۳۵۹ تا ۳۸۷.
- ۲- نگا: ایرج وامقی: انگد روشنان. مجله چیستا، سال اول شماره ۱۰ صفحه یکم و دوم انگد روشنان که هر سه علامت در آنجا شرح داده شده است. مثلاً در همین متن، هم جمع دشمن را بصورت دشمنان داریم و هم بصورت های دشمنین و دشمنون. و می دانیم که دو وجه اخیر در عربی نیز هست. آیا می شود گفت که ارتباطی بین آنها وجود دارد؟
- ۳- این نوشته مانوی از زیباترین قطعات بازماندهٔ مافویان و سخت شاعرانه و استادانه است و عرفانی. این نوشته را اینجانب پیش از این ترجمه در مجله آینده چاپ کرده است (مجله آینده - سال ... شماره ...)
- ۴- در دیوان ناصر خسرو - به تصحیح سید نصرالله تقوی - ابیاتی چند از این شاعر توانا دیده می شود که در آنها فعل «آهنجی» بصورت «آهیخی» آمده، نظیر این بیت:
- من روزهمی بینم و گوئی تو شب است این
از حجت خواهم که برآهیخی خنجر
- ۵- نظیر این دو ماده: سفتن و سنیدن (نگا: ص ۶۱)
- ۶- *hya* در فارسی باستان، در پهلوی *i* (یا *ē*) هم کسره اضافه محسوب می شود. هم حرف ربط = که.
- ۷- نگا: مقاله اینجانب در مجله چیستا سال ... شماره ۴ - از ص ۳۳۳ تا ۳۵۲ «بررسی کتاب دگرگونی های واژگان در زبان فارسی»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال ۱۳۸۷
مجله علمی پژوهشی
دوره ۱۳ شماره ۱
صفحه ۷۸-۷۹

آشنا:

- ناگفته نماند که در پی کتابهای یاد شده در این مقاله، کتابهای دیگری نیز از سری آقای دکتر محسن ابوالقاسمی نگاشته شده و به زیور طبع آراسته گردیده است. از جمله:
- شعر در ایران پیش از اسلام (انتشارات بنیاد اندیشه اسلامی - سال ۷۴)
- راهنمای زبانهای باستانی ایران (جلد اول - انتشارات سمت)
- دستور تاریخی زبان فارسی (انتشارات سمت)